



روزی نیست که خبری از غرق شدن دسته جمعی مهاجران در آب‌های مدیترانه نشویم. اما این تصاویر و فیلم‌های دردآور تنها بخشی کوچک از آن چیزی هستند که خوشبخت‌ترین مهاجران قرار است با آن روبه‌رو شوند. همه فرهنگ، تاریخ، گذشته و زندگی مهاجران از لحظه آغاز راه تا پایان زندگی یک نسل و حتا نسل‌های بعدی با چالشی مداوم روبه‌رو می‌شود.

مهاجرت موضوعی ساده به نظر می‌رسد اما پژوهش‌ها همواره نشان داده‌اند که چنین نیست. در واقع آن چیزی که به نظر می‌آید صرفاً موضوعی مرتبط با دلتنگی (نسبت به موطن اصلی) و سازگاری (با موطن کنونی) باشد، ابعاد

پیچیده‌تری دارد و همچنین همواره تصورات مبهم و بعضاً نادرستی درباره آن وجود دارد. هم آن ابعاد و پیامدها و هم این تصورات و اسطوره‌ها می‌توانند به عامل‌هایی مخدوش‌کننده و حتا منحرف‌کننده در فهم مهاجرت بدل شوند. کندوکاو در چندوچون این عامل‌ها به‌ویژه اگر با رویکردی جامعه‌شناختی انجام شود، می‌تواند روشنگر آن ابعاد و پیامدها و زداینده یا کم‌اثرکننده آن تصورات نادرست و اسطوره‌ها باشد.

یکی از آثار مهم و درخشان در این حوزه کتابی است که جامعه‌شناس ایرانی - کانادایی عبدالمحمد کاظمی‌پور درباره «زندگی مهاجران مسلمان در کانادا» نوشته و با نام «در تنگنای بیم و امید» با ترجمه شیوا و رسای بهرنگ صدیقی از سوی نشر نی به فارسی منتشر شده است. این کتاب که جایزه «کتاب سال انجمن جامعه‌شناسی کانادا (۲۰۱۵)» را از آن خود کرده است، هم از نظر روشی، هم از نظر وجه تعلیمی و آموزشی برای دانشجویان و استادان جامعه‌شناسی و هم از نظر یافته‌ها و دستاوردهای تجویزی‌اش کاری فوق‌العاده و روشنگر است و توانسته پیچیدگی و چندبعدی بودن موضوع مورد مطالعه‌اش را نشان دهد.

هاویه بیگانگی

مهاجرت نه فقط برای مهاجران که برای پژوهشگری که می‌خواهد آن را بکاود، معضلی فزاینده است، آن هم در کشوری مهاجرپذیر مانند کانادا که از دهه ۱۹۷۰ با موجی از مهاجرت گسترده مسلمانان روبه‌رو شد. میزان

مهاجرت مسلمانان به کانادا یکسره افزایش یافته است تا آنجا که به نظر می‌رسد تعداد مهاجران مسلمان در کانادا تا سال ۲۰۲۱ به ۲ میلیون نفر برسد. حضور این حجم از مهاجران در کانادا بدون شک پیامدهای فرهنگی، سیاسی، رفاهی و اجتماعی خاصی خواهد داشت، همان‌طور که تا کنون داشته است. صرفاً از وجه فرهنگی، این پرسش‌ها محتمل‌اند: آیا مهاجران باید فرهنگ خود را وا بگذارند؟ آیا باید بدون هیچ تغییری فرهنگ خود را حفظ کنند؟ درباره آداب دینی و قوانین کشور مقصد چطور؟ آیا بهتر نیست که مهاجران را از بومیان دور نگه داشت تا برخوردی پیش نیاید؟ و هزار و یک «آیا»ی دیگر که هر رویکردی به شکلی خاص کوشیده است برای آن‌ها پاسخی پیدا کند اما همواره موضوع این است که چگونه مهاجران اقلیت) می‌توانند و باید با جامعه مقصد (اکثریت) پیوند بخورند.

کاظمی‌پور این مسأله را به این شکل صورت‌بندی کرده است: (۱) کیستی (وظیفه پیوندیابی مهاجران اقلیت با جامعه مقصد بر عهده کیست؟)، (۲) چیستی (حوزه کار کارگزاران و نوع کاری که باید بکنند تا پیوندیابی ممکن شود، چیست؟) و (۳) کجایی (کدام جنبه از وجود افراد (ذهن، بدن یا روح) باید تغییر کند تا این پیوندیابی صورت پذیرد؟). بر این اساس است که کاظمی‌پور رویکردها - و درواقع راه‌حل‌های - گوناگون به معضل مهاجرت را دسته‌بندی و آن را به‌روشنی در جدول یک صورت‌بندی می‌کند.

[جای جدول و تصویر]

جدول ۱-۳. طبقه‌بندی دیدگاه‌های موجود در خصوص فرایند پیوندیابی مهاجران با جامعه مقصد: کیستی، چیستی و کجایی

چیستی (ماهیت مسئله/ راه‌حل)		
اقتصادی	سیاسی	فرهنگی
۱ مبارزه با تبعیض (کجایی: بدن)	۲ سیاست به رسمیت شناختن فرهنگ اقلیت‌ها (کجایی: ذهن-روح)	۱ کار فرهنگی-آموزشی و برنامه‌های ضدترادپرستی (کجایی: ذهن)
۲ عدم وابستگی به کمک‌های دولتی (کجایی: بدن)	۳ مشارکت سیاسی (کجایی: بدن)	۲ مانند‌گردی/انزوا (کجایی: بدن/ ذهن)
		۳ گفت‌وگوهای بین‌دینی و اقلیت (کجایی: ذهن)

(جایگاه اقلیت)

برای نمونه یکی از مشهورترین و البته بدنام‌ترین رویکردها یا راه‌حل‌ها برای مهاجرت «مانندگردی» است، یعنی اینکه راه‌حل برای حل معضلات مهاجرت این است که یا اقلیت مهاجر باید به تمامی مانند اکثریت ساکن شود یا باید انزوا را بپذیرد. در این راه‌حل آن کسی که باید عامل تغییر باشد و مسئولیت بر دوش اوست (کیستی)، «اقلیت مهاجر» است، آن حوزه‌ای که باید با تغییر آن این راه‌حل را محقق کرد (چیستی)، «حوزه فرهنگی» است و آن جنبه‌ای که باید تغییرش داد تا راه‌حل اجرا شده باشد (کجایی)، «بدن» و «ذهن» مهاجران است. دیگر راه‌حل‌ها را نیز می‌توان به همین صورت فهم کرد.

کاظمی پور در فصل سوم نقدهایی را به همه این راه‌حل‌ها وارد می‌کند. اما خود او چه راه‌حلی ارائه می‌دهد؟ این را در ادامه خواهیم فهمید.

نگاهی جامعه‌شناختی به هاویه

کاظمی‌پور نخست موضع بدیل خود را نسبت به یکی از مقوله‌های بنیادی مستتر و پیش‌فرض در همه راه‌حل‌ها مشخص می‌کند: «چارچوب مفهومی این مطالعه، هویت را امری منعطف می‌داند که در نتیجه آن، هم تغییر هویت امکان‌پذیر می‌شود و هم داشتن هویت‌های متعدد و گاه حتا متضاد» (کاظمی‌پور، ۱۳۹۷: ۱۰۷). این موضوعی حیاتی برای رویکرد/راه‌حلی است که نویسنده ارائه می‌دهد و به مفهومی مهم در فهم شکل‌یابی هویت راه می‌برد: تعامل. محور قراردادن این مفهوم به رویکردی تازه می‌انجامد که اساساً به‌شکلی «رابطه‌ای» به جهان اجتماعی می‌نگرد، رویکردی که کاظمی‌پور از آن بهره می‌گیرد. به همین دلیل است که اگر بخواهیم رویکرد نویسنده را در چارچوب جدول بالا تحلیل کنیم باید آن را از نظر «کیستی» در آن دسته‌ای قرار دهیم که مسئولیت را هم بر دوش اقلیت و هم اکثریت می‌گذارد، از نظر «چیستی» بر خلاف دیگر رویکردهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی به وجه اجتماعی نظر دارد و «کجایی» دگرگونی را روح هم‌مهاجران و هم‌جامعه مقصد می‌داند.

از سوی دیگر کاظمی‌پور با بهره‌گرفتن از دو مفهوم اساسی در نظریه اجتماعی بوردیو یعنی میدان (field) و خصلت (habitus) می‌کوشد از طریق فهم برهم‌کنش این دو «تجربه مهاجران در کانادا» را صورت‌بندی و تبیین کند. او نخست با بررسی تاریخی، مختصات میدان را ترسیم می‌کند و سپس می‌کوشد ویژگی‌های خصلت را تعیین کند. او می‌نویسد

که «به نظر می‌رسد که شدت دل‌بستگی مهاجران به کشور جدیدشان تابعی از رابطه متقابل «میدان» مهاجرت در آن کشور و «خصلت مهاجران» باشد. میزان این دل‌بستگی محصول تعامل دو عامل است: اینکه محیط جامعه میزبان تا چه حد با مهاجران همراهی می‌کند و اینکه سطح توقعات این مهاجران از جامعه جدیدشان چه قدر است» (همان: ۱۲۹).

برای نمونه درباره وجود دیدگاه‌های غرب‌ستیزانه در میان مهاجران مسلمان، کاظمی‌پور به روشنی نشان می‌دهد که وجود چنین رویکردی در میان این مهاجران تنها در صورتی پایدار می‌ماند که از طریق تجربه‌های پس از مهاجرت تقویت شوند. یافته‌های پژوهش کاظمی‌پور از این نظر بسیار بااهمیت‌اند. برای نمونه مطالعه او که بر پویایی‌ها و اشکال تعاملی و هر دم‌نوشونده پیوندیابی متمرکز است، نشان می‌دهد که «پس از مهاجرت به موازات تقویت حس پیوند به اسلام، حس پیوند به کانادا هم تقویت می‌شود» (کاظمی‌پور، ۹۷: ۱۳۴). اما پیوندیابی شکل‌های متنوع‌تری هم پیدا می‌کند و «سیالیت حسن پیوند مهاجران و هویت‌هایی را نشان می‌دهد که ممکن است پس از مهاجرت به کشور جدید پیدا کنند» (همان: ۱۳۵). اما این‌ها را نمی‌توان بدون توجه به بازنمایی رسانه‌ای و فرهنگی از مسلمانان در کانادا و واکنش مسلمانان به آن (جلوی صحنه) و همچنین شکل رابطه واقعی مسلمانان در اقتصاد و حتا سیاست (پشت صحنه) فهمید.

جلوی صحنه

نویسنده در بخش سوم کتاب با عنوان «مسلمانان در کانادا: جلوی صحنه» - شامل دو فصل با عنوان‌های «مسلمانان کانادا: تنوع قومی، بدفهمی اجتماعی، بدنمایی رسانه‌ای و تفاوت جنسیتی» و «مسلمانان به مثابه معضل»: آیا کانادا هم با چنین مسأله‌ای مواجه است؟» - به «تصویری کلی از زندگی مسلمانان از کانادا» می‌پردازد و مهم‌تر این که می‌کوشد مسأله مهاجران مسلمان را کانادا را در رسانه‌ها و در اذهان کانادایی‌های ساکن بر اساس پیمایش‌های صورت گرفته پی بگیرد. نکته مهم در این دو فصل این است که کاظمی پور از تناقضات و گفتمان‌هایی آغاز می‌کند که برآمده از فهم خود مسلمانان از زندگی در میان غیرمسلمانان هستند و پاسخ‌هایی به چنین پرسش‌هایی فراهم می‌کنند: آیا یک مسلمان می‌تواند با علم و نهادهای علمی غربی وارد مراد شود؟ آیا احکام اسلام با زندگی در کشوری مانند کانادا هماهنگ است؟

کاظمی پور در واقع رابطه سه‌ضلعی‌ای را برجسته می‌کند که میان بازنمایی رسانه‌ای، تجربه زیسته مسلمانان و قواعد و احکام اسلامی وجود دارد. او می‌نویسد که نباید رابطه این سه را صرفاً با تمرکز بر اینکه آیا احکام اسلامی می‌توانند راهی برای زندگی مسالمت‌آمیز با اکثریت غیرمسلمان فراهم کنند یا اینکه آیا بازنمایی رسانه‌ای درست است فهمید. کاظمی پور نقش اساسی‌ای به تجربه زیسته و قدرت آن برای مفصل‌بندی دیگرگونه این سه وجه می‌دهد. این را از کجا می‌شود فهمید: «ناهم‌خوانی ممکن میان تجربه زیسته مسلمانان و تفسیرهای رسمی از اسلام را می‌توان به خوبی در

انتقادهای برخی مهاجران مسلمان از مقامات دینی شان مشاهده کرد). این سبب‌ساز دگرگونی‌ای در خود مهاجران مسلمان می‌شود که «غالباً در مشاجرات پرهیاهو و به شدت سیاست‌زده درباره مسلمانان نادیده گرفته می‌شود» (همان: ۱۴۷).

پشت صحنه: اقتصاد

اما قضیه به همین جا ختم نمی‌شود که در فضای عمومی چه می‌گذرد یا رابطه اقلیت/اکثریت چه‌طور است. نویسنده می‌گوید که وضع مسلمانان در کانادا نه تنها متفاوت است بلکه به‌طور کلی هر چند از وضع‌شان رضایتی عمومی دارند اما از نظر اقتصادی نمی‌توانند تجربه‌ای موفق داشته باشند. شاید باید این موضوع را به سرمایه انسانی (تحصیلات، زبان انگلیسی و مانند این‌ها) و/یا مؤلفه‌های مهاجرتی (رسته مهاجرتی یا قدمت مهاجرت) نسبت داد اما پژوهش کاظمی‌پور نشان می‌دهد که لزوماً چنین نیست. نویسنده با تحلیل پیمایش‌ها و داده‌های آماری گوناگون درباره تأثیر تبعیض در ناکامی اقتصادی مسلمانان نتیجه می‌گیرد که واقعاً روندهای تبعیض‌آلودی وجود دارد که مسلمانان را از رسیدن به موفقیت اقتصادی باز می‌دارد.

بر همین اساس است که کاظمی‌پور از «اقتصاد اجتماعی» سخن می‌گوید و می‌نویسد که «ارابه اقتصاد را صرفاً چرخ‌های فنی و تخصصی به حرکت در نمی‌آورد» (همان: ۲۲۸). مثالی که نویسنده از پژوهشی در این باره

می‌آورد روشنگر است. پژوهشگری به نام اورئوپولوس «۶ هزار درخواست کار ساختگی از متقاضیانی فرضی با نام‌ها متفاوت و از جمله نام‌های ترکیبی (نام بومی همراه با نام خانوادگی خارجی) برای کارفرمایان کانادایی» (همان: ۲۲۹) فرستاد و نتیجه این بود که کسانی که نام و نام خانوادگی انگلیسی داشتند بیشتر از نام‌های ترکیبی یا خارجی‌ها به مصاحبه دعوت شدند.

پیچیدگی وجه اجتماعی اقتصاد را باید در اینجا دید و وضع مسلمانان مهاجر به کانادا در اقتصاد را باید با ملاحظه این وجه بازنگری کرد. کاظمی‌پور پس از بررسی و تحلیل پیمایش‌ها و آمارهای مرتبط با وضعیت مسلمانان در کانادا بر همین تبعیض صحنه می‌گذارد و می‌نویسد که «آنچه مسلمانان گزارش می‌کنند نه صرفاً تصوراتی ذهنی و بی‌پایه که پدیده‌ای واقعی و جدی است» (همان: ۲۴۸).

راه‌حل‌ها

این بخش از بخش‌های بسیار جذاب و خواندنی این کتاب است و به همین دلیل است که بیشتر به آن می‌پردازم. کاظمی‌پور یافته‌های فصول قبل را چنین جمع‌بندی می‌کند: «گرچه مسلمانان در کل از زندگی‌شان در کانادا راضی‌اند اما در مقایسه با دیگر مهاجران اعتماد کمتری به جامعه دارند، سطح رضایت‌شان از زندگی پایین‌تر است و در فرایندهای انتخاباتی کمتر مشارکت می‌کنند. همچنین نگرانی آن‌ها نسبت به آینده‌شان در کانادا،

احتمال مواجهه با تبعیض، بیکاری و رشد افراطی‌گری در میان مسلمانان به‌شدت بالاست» (کاظمی‌پور، ۹۷: ۲۴۹) این تصویر را داشته باشید. از چهار نقطه ممکن است که فرایند پیوندیابی مهاجران به جامعه کانادا ناکام ماند: فضای نهادی، رسانه‌ها، اقتصاد (بازار کار) و اجتماعات. کاظمی‌پور به‌درستی در فصل‌های قبل نشان داد که «در دو قلمرو نخست یعنی قلمرو نهادی و رسانه‌ها در کانادا مشکل عمده‌ای وجود ندارد، و مشکل اصلی در دو قلمرو دیگر یعنی اقتصاد و اجتماعات است که به‌نظر با یکدیگر مرتبط هستند» (همان: ۲۵۰).

کاظمی‌پور پنج فرضیه مرتبط را برجسته می‌کند تا از این طریق نشان دهد که راه‌حل‌ها درست در جایی قرار دارند که معضل‌ها نهفته اند. او در ادامه می‌کوشد این فرضیه‌ها را اثبات کند. فرضیه اول رابطه میان اقتصاد و تجربه زیسته را برجسته می‌کند: «تجربه‌های اقتصادی مثبت مهاجران مسلمان، حس پیوند آنان را به کانادا تقویت می‌کند»، فرضیه دوم اهمیت محیط اجتماعی برای نمونه به‌رسمیت شناخته‌شدن اعتقاد دینی مسلمانان از جانب مردمان و نهادهای عمومی جامعه میزبان را نشان می‌دهد: «مطلوبیت محیط اجتماعی / فرهنگی مهاجران مسلمان، پیوند آن‌ها را به کانادا تقویت می‌کند»، فرضیه سوم و چهارم بر تأثیر متقابل رابطه میان اقلیت مهاجر و اکثریت بومی تأکید می‌کند: «تعامل هر چه بیشتر میان مسلمانان و کانادایی‌های بومی می‌تواند به شکل‌گیری تصویری مثبت‌تر و کمتر کلیشه‌ای در ذهن مسلمانان نسبت به کانادایی‌ها منجر شود» و «تعامل

هرچه بیشتر میان کانادایی‌های بومی و مسلمانان به ایجاد تصویری مثبت‌تر از اسلام و مسلمانان در ذهن کانادایی‌ها منجر می‌شود». فرضیه پنجم تأکید می‌کند که «تعامل هر چه بیشتر مسلمانان با خودشان نیز می‌تواند به افزایش پیوند آنان با کانادا منجر شود» (همان: ۲۵۲-۲۵۳). در صفحات بعد، کاظمی‌پور به دقت و بر پایه مطالعات آماری این فرضیه‌ها را اثبات می‌کند و درستی‌شان را نشان می‌دهد.

این فرایندها باعث همان پیچیدگی‌ای می‌شوند که در آغاز نویسنده اشاره کرده بود: هویت دچار دگرگونی‌هایی پیش‌بینی‌ناپذیر و جالب می‌شود. یک نمونه از این دگرگونی‌های بسیار جالب و نامنتظر این است که «کسانی که پس از مهاجرت، بیشتر به دین رو می‌آورند، در عین حال، سکولارتر هم می‌شوند - یعنی ضمن اینکه در توجه به اعتقادات دینی‌شان دین‌ورزتر می‌شوند اما فرایندی که از طریق آن به آن اعتقادات دینی می‌رسند، فرایندی سکولار است» (کاظمی‌پور، ۱۳۹۷: ۲۷۶). این درهم‌آمیزی وجه دینی و سکولار بسیار قابل توجه است و در پژوهش‌های کیفی وضوح بیشتری دارد. کاظمی‌پور نشان می‌دهد که این، برآمده از بازانندیشی و خودتأملی مهاجران در مواجهه با دیگر گروه‌های هم‌دین، جامعه بومی‌ها کانادا و الزامات نهادی است.

نتیجه‌گیری: از الهیات به اجتماعیات

چیزی به عنوان «مسلمانان به عنوان معضل» وجود دارد اما «نه از آموزه‌های اسلام سرچشمه می‌گیرد و نه از باورهای بنیادین مسلمانان، بلکه در روابط کاملاً معین میان مسلمانان و دیگران ریشه دارد». از اینجاست که کاظمی‌پور می‌گوید برای حل این معضل باید از الهیات به اجتماعیات روی آورد. این موضوع مهمی است چرا که کندوکاوی گاه هیستریک وجود دارد که ریشه هر معضل اجتماعی به‌ویژه میان اقلیتی دینی و جامعه بزرگ‌تر را می‌خواهد در کتب و اعتقادات دینی آن اقلیت بجوید. البته کاظمی‌پور قید و شرط مهمی به این می‌افزاید: «این گفته نباید چنین تعبیر شود که تلاش برای تصحیح نظرات و برطرف کردن بدفهمی‌های موجود در میان مسلمانان و درباره آنان فایده‌ای ندارد» (همان: ۲۸۴).

او در ادامه پیشنهادهایی اجرایی برای حل معضلات مرتبط می‌دهد و در آخر رویکرد این پیشنهادها را چنین خلاصه می‌کند: «بیشترین توجه باید به وضعیت اقتصادی مسلمانان و همچنین راه‌های افزایش تعامل اجتماعی آنان با مردمان میزبان معطوف شود - که به ترتیب به دو مسأله «برابری» و «همبستگی» مربوط می‌شوند» (همان: ۲۹۶). بگذارید دوباره تأکید کنیم، موضوع این است: همبستگی و برابری.

منابع ++++++

کاظمی پور، عبدالمحمد (۱۳۹۷)؛ در تنگنای بیم و امید؛ پژوهشی درباره
زندگی مهاجران مسلمان در کانادا؛ ترجمه بهرنگ صدیقی؛ چاپ اول؛
تهران: نشر نی

